

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

۱

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبیه محمد وآله اجمعین اما بعد این رساله ایست در تحقیق
و موسوم شده بمجهول الصیغ اُشْتُرِیْنَ صیغه جمع مؤنثه مجهول ماضی است واحده اشتری معلوم اشتری
کرده بود و اشتریوا بود واو حذف کردند اشتروا شد واو ساکن ماقبل مکسور را قلب بیا کردیم اشتری شد
مثل اخشی و بعضی اینطور میگویند یقال کل قلب واو متحرک بحذف الواو لاجتماع الساکنین لانها لیس بسکون
ماقبلها فقول اشترین جمع المؤنث الی آخر اشترتا صیغه واحده مذکر است از غایب ماضی شد اشتر
اَنْ تَعُذْنَ جمع مؤنث مذکر بود در اصل تعذون بود آن ناصبه در سرش درآوردیم نون افتاد ان تعذوا بود
شد نقل حرکت واو بماقبل کردند واو در اصل متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند ان تعذوا شد مؤکد بنون
تاکید خفیفه ساکنه کردند واو افتاد ان تعذن شد اَکُوْنَ جمع مؤنث غایبه ماضی است نظر بغیر
اکوا اکویا اکوا اکوت اکوتا اکوین اصل اکون اکوین بود نقل حرکت واو کردند بماقبل التقاء ساکنین شد
میانه واو و یا خواستیم که واو را حذف کنیم پس معلوم نشد که این باب اجوف واوی است یا یائی لهذا یا را حذف
کردیم فتحه کاف را بمناسبت واو بدل بضمه کردیم اکُنَّ شد ایتنال صیغه واحده غایب مذکر است از فعل
ماضی لفیف مفروق از باب افتعال اصل ایتنال اوتول بود واو ساکن ماقبل مکسور را قلب بیا کردیم
ایتول واو حرف علة متحرک ماقبل وی حرف صحیح ساکن نقل حرکت واو کردیم بسوی ماقبل واو متحرک الحال
لفظا ساکن ماقبل مفتوح را قلب بالف کردیم ایتنال شد اِکْتَرَم صیغه واحده غایب مذکر است
از فعل ماضی اکترم در اصل اکوترم که نقل حرکت واو را کردیم بماقبل واو را بعد حذف کنند اکترم
اِئْتَنَقْنَ صیغه جمع مؤنث از فعل ماضی از باب افتعال مهموز الفاء در اصل ائتنقن بود دو همزه در یک کلمه جمع شده
همزه اول مکسور ثانی ساکن همزه ثانی را قلب بیا کردیم بنابر قاعده کلیه ایتنقن شد آتاد صیغه متکلم وحده است
از فعل مضارع اجوف واوی از باب افعال مأخوذ از اتود اجتماع جنسین شد در کلمه واحده اول ساکن دوم

ادغام کردند اتّوُدْ شد واو متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند اتّادْ شد اِیْقُوِیَ صیغه واحد
مغایب مذکر است از فعل ماضی از باب افتعال مهموز الفاء ناقص در اصل اِیتُقِیَ بود بر وزن
افتُعِلَ اجتماع همزتین شد در کلمه واحده همزه اول مکسور همزه ثانیه ساکن همزه ثانیه را بقاعده کلیه قلب
بیا کردیم یای متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف نکردیم ایتُقِیَ اُواُوُ صیغه جمع مغایب مذکر است
از فعل ماضی مجهول از باب افعیال در اصل اُواُوِیُ بود بهر جهت نقل حرکت یا کردند ماقبل بعد
از سلب حرکت ماقبل یا بالتقاء ساکنین بیفتاد اوُاُوُ شد اِیثَلْ مثال واوی است امر حاضر
از برای واحد مذکر در ماضی وَثَلَ ومستقبل یَثِلُ بر وزن ضَرَبَ یَضْرِبُ است واو ساکن ماقبل مکسور را
قلب بیا کردند ایثِلْ شد مؤکد بنون تاکید ثقیله شد ایثِلَنَّ اِتْتَمِلْ ... اُثْغُر اَمَوَی مثل اکرُن
کردن مذکور شد صیغه جمع مغایب مؤنث است از فعل ماضی ومفردش امورت مثل اکری
اُدْآءً وَاِدْآءً مصدر دوم از رَأَی یَرَی اصل اِرْآءً اِرْآیًا بود بر وزن اکرامًا الف که بجای عین الفعل بود در
ماضی از جهت حذف شد پس در مصدر نیز حذف شد وحرکت آن همزه با ماقبل دادند اِرْآیًا شد یا واقع شد
بعد از الف زائده بنا بر قاعده کلیه یا را قلب بهمزه کردند اِرآءً شد همچنانکه در صاو دعاء وبعضی مصدر دوم را
زیادت گفته اَیْ تحقیقًا که صیغه امر است و مأخوذ از وَأَی یَأْیُ اصلش بعد از اعلال اِیْوَ شد یا کی
از اشباع کسره ی تولد یافت اِی شد اُهْ اُهْ امر است از ناقص ... بر وزن تدحرج اِیْب در حالت
ایب بود همزه ثانیه را قلب بیا کردند ایب شد آثَادُ صیغه واحد مغایب مذکر است از فعل ماضی از باب
افتعال در اصل اِتْتَیَرَ بود یا متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند اتّارَ شد وچون قاعده است
که گاه حرفی از حروف یازده گانه بجای فاء باب افتعال واقع شود تا باب افتعال را قلب بالف بکنند
و تا از حروف یازده گانه است تا را قلب بنون کردند ونون را در نون ادغام کردند انّارَ شد
سَنَالادْقُ در اصل ... بود بر وزن ... حرف عله متحرک ماقبل مفتوح

قلب الف

قلب بالف کردند تنالوون شد واو ساکن نقل حرکت واو کردیم بماقبل واو حال را قلب بالف کردیم
تنالوون شد مؤکد کردیم بنون تاکید ثقیله نون اعرابی جای تنالون شد التقاء ساکنین شد
میانه نون و واو واو بالتقاء ساکنین افتاد تنالُنّ شد سین استقبال بر سرش درآوردیم
اجتماع حسین شد حسین اول ساکن در ثانی ادغام کردیم ستنالُنّ شد اُتُونی امر حاضر است
از آتی یاتی منقول بباب مفاعله زیرا که واحد غایب مذکر از فعل امر آت بُود جمع او آتوا است
اضافه نمودند یاء متکلم و نون وقایه قبل از یاء درآوردند آتونی شد اُتُوا صیغه جمع غایب مذکر است
از فعل ماضی مجهول از اَتَی یَاْتِی در اصل اُتِیُوا بود نقل حرکت یا کردیم بماقبل بعد از سلب حرکت
ماقبل التقاء ساکنین شد میانه واو و یا یا بالتقاء ساکنین افتاد اُتُوا شد اُنْقُص در اصل اُونقص
بود بروزن اُقْتُل نقل حرکت واو کردند بماقبل واو ساکن متحرک بالاصل ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند
آنقص شد همزه وصل را بغیر قیاس حذف کردند آنقص شد باقُن در اصل اُوقُن
بود بروزان اُقْتُل نقل حرکت واو کردند بماقبل واو در اصل متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف
کردند همزه وصل را حذف کردند باقُن شد تَقَضَّضْ بروزن دحرج ضاد را بدل بیا کردند
تقضی شد تَثَنِّیَانِ صیغه جمع مخاطبه مؤنثه است بروزن دحرجن تَعَلُّم بدان این تعلم
مضارع علم است و کمو بنون از جهت دلالت کردن بر معنی الفعل ماضی و بعضی گفته اند که جبر
کرو زائده را تقبح بر زائده از جهت عدالت تَزْدَاد صیغه غایب واحد مذکر است
از باب افتعال در اصل تزتود بروزن تکتسب تاء افتعال باب افتعال با واو واقع شده بود را قلب
بدال کردیم واو متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند تزداد شد تابِعِین در حالت
جر است و این صیغه مذکر است از اسم فاعل در حالت رفع او تابعون واو را قلب بیا کردند تابعین شد
ثمن بروزن فعل ثان بروزن راع ثَبَت بروزن مرف حاج چونانکه ام اجتنن
در اصل اجتن مؤکد کردند بنون تاکید نون تاکید ... ماقبل مکسور ماقبلش را فتحه دادند تا بوده
کرد اجتنن شد حجّ شد شدّ امر است از ... شد کاف از فعل امر حاضر است

خضّوا در اصل خضضوا بود ضاد اول را ساکن کردند و در ثانی ادغام کردند خضّوا شد دادون در اصل دارون

بود بروزن ضاربون جمع یا نسبت بود یا قبلش داده نه از بهر حرکت ماقبل یا التقاء ساکنین دارون شد

دمتن جمع مخاطب مؤنث است از فعل ماضی نصر ینصر دام اصل دام دوم بود آخر اعلال که معروف

است ذودو فعل مجهول است در اصل ذودوا بود بروزن دحرجوا دیان تثنیه امر

است مؤکد بنون تاکید ثقیله در اصل دیوا شد بعد از مؤکد بنون ثقیله یا عود کرده دیان شد

دیندف بروزن دحرج داکت در اصل ادکت بود فتحه واو را با قبلش داده واو ماقبل

مفتوح را قلب بالف کردند اداکت شد از جهت حرکت داشتن دال از الف مستغنی شدیم و الف را حذف کردیم

داکت شد ددو در اصل دودو کو صیغه جمع مذکر است از فعل امر در اصل اأووه

بود است نقل حرکت همزه کردند با قبلش و همزه را بغیر قیاس حذف کردند از جهت تخفیف اووه شد

یا متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند التقاء ساکنین شد میانه الف و واو الف بالتقاء ساکنین بیفتاد

اووه شد بعد از آن از همزه وصل مستغنی شدند همزه وصل را انداختند روه شد داخ در اصل دیخ

بود بروزن بیع یا را قلب الف کردند داخ شد سعوا صیغه جمع مذکر است از فعل ماضی از باب

فعل یفعل دحرج یا متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند التقاء ساکنین شد میانه الف و واو بعد

بالتقاء ساکنین افتاد سعوا شد ذلولتان بروزن دحرجتان شاک چون رام

سولتن صیغه جمع مخاطب مؤنث است از باب مفاعله و فعل مجهول است بروزن

ضوربتن در اصل سوللتن لام اول ساکن در ثانی ادغام کردند سولتن شد صن

صاد صیغه واحد مخاطب مذکر است و مشترک میان ماضی و امر است لکن در تقدیر مختلفه اصل ماضی

صادد است و اصل امر صادد چون قبل ضالین در اصل ضاللین بود و حالت جری حرکت لام اول

انداختند لام اول ساکن و در ثانی ادغام کردند ضالین شد طیا در اصل طویا بود واو و یا در یک کلمه جمع شدند

اول ساکن ثانی متحرک واو را قلب بیا کردند و یا را در یا ادغام کردند طیا شد طوطو در اصل طوطیو بود بروزن

دحرجوا یا متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند التقاء ساکنین بیفتاد ماضی معلوم در طوطی مجهول

در طوطی طلمطو بروزن دحرج عدّوا صیغه جمع مذکر است از باب افتعال در اصل اعتدیوا بود

نقل حرکت کردند با قبلش و بعد از باب افتعال تا واقع شده بود تا را قلب بدال کردند و دال را در دال ادغام کردند

اعتدو

اعتدو شد ضمه را بفتحه بدل کرده بفتحه دادند بعد از نقل حرکت ما قبل الف وا اعتدوا شد بدو دلیل
حرکت عین از همزه مستغنی شدند همزه را حذف کردند عدوا شد **دَاعُونَ** صیغه جمع مذکر است
از اسم فاعل در اصل داعیون بود بمثل داعیون را که در اصل داعیون بود **غازون** در اصل غازیون
بود چون ضارب **فَرِحُونَ** چون خشنون صفت مشبهه است **امَّازَیْنَتْ** در اصل تزاینت بود
وزن تفاعلت حرکت همزه را القا کردیم بما قبل همزه را بقا انداختیم تزینت شد یا حرف متحرک
ما قبل وی حرف صحیح ساکن ما قبلش مفتوح قلب بالف کردند التقاء ساکنین شد میانه یا و الف منقلب از یا
الف را بقاعده ساکنین بیفتاد تزینت شد بعد از تاء را بر زن دادند که هم و مثال لفظ غیر
حرف آخر را اندر جنس متشابه کردی اماتزین شد که کردیم بنون ازینت شد التقای ساکنین
شد میانه یا و نون از انجمت که عنوان یا را اندر است که بدل علیه کردند نون را عنوان اند است
اغرق ما کرده است پس بعد آن یا را از جنس حرکت دادند ازینت شد **فَأَنْفَقَ** صیغه متکلم وحده
منصوب بود ادب آن است که بعد از آن مقدر است **قِسِّی** در اصل قسوس بود بر وزن فعول
که صفت مشبهه است نقل کردند سین را بجای واو و واو را بجای سین قسوو شد واو در طرف بود ما قبل
ضمه بود قلب بیا کردند قسوی شد واو و یا در یک کلمه جمع شدند سابق ساکن ثانی متحرک واو را قلب بیا کردند
و یا را در یا ادغام کردند قسّی شد **قُتِلْتَ** در اصل اقتتلت بود بر وزن افتعلت نقل حرکت تاء اول کردند
بما قبل تاء اول ساکن و در تاء دوم ادغام کردند باوجود حرکت در ثانی قاف از همزه مستغنی شدند همزه را حذف کردند
قتلت شد **فَالَکَ** صیغه واحد غائب مذکر است از فعل ماضی در اصل اَوْلَکَ بود بر وزن افعل نقل حرکت
واو کردند بما قبل واو در موضع حرکت ما قبل او مفتوح را قلب بالف کردند الک شد باوجود حرکت در ثانی
از همزه مستغنی شدند همزه را حذف کردند فالک شد **کُدْتُ** در اصل کودت بود واو متحرک ما قبل مفتوح
قلب بالف کردند کادت شد التقاء ساکنین شد الف افتاد کدت شد فتحه کاف را بدل بضمه کردند تا دلالت کند بر
واو کدت **کَاکَا** را احتمال دارد یکی اینکه میتواند که تثنیه کاک باشد و یکی اینکه خود صیغه واحد باشد
که در اصل کاکو بود واو قلب بالف کردند کاکا شد **لُفْتُ** مصدر لغوی لیف شن **لُمْتُنَّ** صیغه جمع مخاطبه
مؤنث است از فعل مجهول از لوم یلوم است چون قال یقول **مثنا** صیغه تثنیه غائب مؤنث است

در اصل میتا چون رمیت اعلال او معلوم است مُوْمُوٌّ جمع مذکر است چون قوله مالکی صیغه واحده
مخاطبه مؤنثه است بر وزن ضاربه مُرَاغِمٌ اسم مفعول است از ارغام بر بر مُوثَقٌ جمع مخاطبه مؤنثه است
بر وزن فعلل واحده واحد است چون قف متجانبون مشترک است میان اسم فاعل و اسم مفعول
اما اسم فاعل بکسر واو است و اسم مفعول بفتح واو است لَغْوٌ در اصل لغو بود است اعلال وی معلوم است
تالج شد ساکن نَكْتَلْ در اصل نکتال بود نکتال کنید یاء متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف
کنند نکتال شد بسبب دخول لم آخرش مجزوم شد حرکت آخر نبینند الف التقاء ساکنین ساقط کنند شد
لَنُدْنِیَنَّ صیغه جمع مخاطبه مؤنثه است از فعل مضارع وان بدون چون قال تقول وفعل مجهول است
تعریف از این بدان که الالتباس جمع مخاطبه مؤنثه وَاقِفٌ شد شاکر دمشق شد
قلقل جمع مخاطبه مؤنثه است از فعل ماضی هِیتِی امر است از هیت که حرف مضارع بوار اولش
اندر خشنه مانند ما متحرک بماند حرکت امر بنا کنند و آخرش وقف کنند حرکت آخر توقف بیفتاد
هیئت شد لاع در اصل لدع بود همزه را از جهت خفت حذف کنند لدع شد وادیلی
در اصل وادیو بود چون قالوا شرکه بود که نقیله شد واو افتاد وادی شد یقرانک
چون یکسر بن بِقَرَائِنَ صیغه جمع غایب مؤنث است از فعل مستقبل در اصل یقرأن
چون یکسر بن همزه ماند از جهت کسره ماقبل یاء شد یقرئین شد یقرئینی
یقر بین در اصل یقرئین بر وزن یفعلن همزه را از جهت کسره ماقبل یاء شد
یقرئین شد نقل حرکت همزه کنند ماقبل و همزه را از جهت خفت حذف کنند یقرین شد
یُوقَنُونَ در اصل یوقنون بود بر وزن یکرمون ماضی وی ادخل یخصمون بکسر و فتح هر دو
خوانده اند یکونن صیغه جمع غایب مؤنث است از فعل ماضی در اصل یکونن بود واو حرف علت
متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن نقل حرکت واو کنند ماقبل واو حال ساکن متحرک الدعوت الذان
ماقبل مفتوح را قلب بالف کنند التقاء ساکنین شد میانه الف نقل از واو و یا وا با التقاء ساکنین
بیفتاد یکن شد فتحه کالفرد بدل الفتحه کنند تا دلالت کند بر آنکه [illegible] کرده است واو بجهت
نونی یکنن شد یاء را بجهت ضمه ماقبل قلب بواو کنند یکون شد لا یستمعون صیغه جمع مذکر غایب

مذکر است از فعل نفی از باب تفعّل در اصل تشتون بود نقل کرده شد بباب افتعال واقع شده بود

تا را قلب بشین و شین را در شین ادغام کردیم تشتون شد علوّن صیغه جمع مذکر است از فعل

و بنای امر او تعلوون بود چون حرف جر چون خواستند امر بنا کنند یکتا را جهت تخفیف

انداختند و بنای ... را ... بنای امر ... علوان شد پس واو حرف علت متحرک ما قبل مفتوح

قلب الف کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف التقاء ساکنین [illegible] علون شد نقل حرکت

واو کردند ما قبل واو حال ساکن در صیغه متحرک را قلب الف کردند التقاء ساکنین شد میان واو و الف

الف التقاء ساکنین [illegible] علون شد [illegible] نون [illegible] کردند نون اعراب را جهت تخفیف حذف

کردند التقاء ساکنین شد میانه واو و نون از جهت دفع التقاء ساکنین واو را از جنس حرکت

واو که ضمه است علوّن شد [illegible] از باب افعال است در اصل [illegible] بود [illegible]

[illegible] خصّم بفتح خا و کسر خا هر دو جایز است اصل خصّم فعل ماضی از باب افتعال مجرد

خصم بود نقل کرده شد بباب افتعال اختصم شد تا از حروف مستعلیه و صاد از حروف مستعلیه و میان

[illegible] تا را قلب بصاد کردند اختصم نقل حرکت صاد اول کردیم ما قبل [illegible] باشد

[illegible] از همزه مستغنی شدیم و همزه را حذف کردیم و بعد صاد اول را در ثانی ادغام کردیم خصّم شد

خصّم فعل ماضی موضوع للدلالة [illegible] مذکر غایب از باب افتعال نه از باب تفعیل چنانکه ظاهرا

[illegible] جایز است که صاد اول را ساکن کنند پس میان خا و صاد اول التقاء ساکنین حق خا را کسر است

اگر [illegible] مستغنی از همزه شده و همزه را حذف کردند خصّم خواندند قتّل از این قبیل است

[illegible] مجرد [illegible] نقل حرکت کرده شد بباب افتعال اقتتل شد تا از حروف [illegible] شده [illegible] از حروف

[illegible] تا را قلب [illegible] کردند [illegible] نقل حرکت [illegible] ما قبل [illegible] حرکت [illegible] از همزه

مستغنی شدیم و همزه را حذف کردیم [illegible] ادغام کردیم [illegible] شد بشقّق [illegible]

[illegible] فعل مضارع موضوع از برای مفرد مذکر غایب از باب تفعّل تشقق مجرد [illegible]

نقل کرده شد به باب تفعّل تشقّق شد مضارع یتشقّق تا از حروف شمسیه بود و شین از حروف جوه
میان شده بود و مخرج متقارب است تا را قلب به شین و شین را در شین ادغام کرده تشقّق شد
تطوّک و تنظّر و تصعّد و تطیّب هر کدام به وتشدید و یکی از اینها سبب ادغام و دیگر
سبب تفعّل تطوّب بود و در تطوّب نقل شد به باب تفعّل تا را دال و در آورده و طای الفعل
را کرده لهذا از تکرار شده گفته چنانکه تطوّب شد مضارع و در یتطوّب می‌آید تا از حروف مستعلیه و طاء
از حروف مستعلیه میان ایشان قرابت است تا را قلب به طاء کرده بود به طاء عینه مکرره و طاء را در طاء
ادغام کرده تطوّب شد

